

مفتاحی را میباید به عنوان مفتاح اصلی در دست داشته
باشد و این مفتاح اصلی را باید به هر دو دست در دست
گرفته و به هر دو دست در دست داشته باشد و به هر دو
دست در دست داشته باشد و به هر دو دست در دست
داشته باشد.

محمد جواد باهنر

سیره؟

یا

تحول؟

کسانی که اندک آشنائی با استدالات فقهی اسلامی دارند حتماً به کلمه
«سیره» برخورد کرده اند و مفهوم اصطلاحی آن را بخوبی درک میکنند. معمولاً
مقصود از «سیره» وجود یک نوع عادت مستمر و جاری عملی در بین یک
دسته خاص و یا عموم مسلمین است، که از زمان پیغمبر و یا ائمه علیهم السلام شروع
شده و تا کنون باقی است. از وجود این چنین عمل و یا سلیقه جاری استدلال
میکند که این عمل یک نوع شرعیت دارد و از احکام و دستورات شرعی است
و واجب الطاعة میباشد.

شاید نحوه استدلال بر حجیت سیره این باشد که: از آنجا که فعل و
تقریر معصوم هم مانند قول وی معتبر است، وجود یک وضعیت خاص در
زمان معصومین، خاصه و قتی که اصحاب ائمه بدان عمل کنند، و از طرف معصوم
هم ردعی بعمل نیامده و از آن منع نکرده اند. میتوان استفاده کرد که این
عمل مورد امضاء آنهاست و شرعیت دارد حال اگر همین وضعیت بعنوان
یک رفتار یا خوبی شرعی تلقی شده و دست بدست گشت و دیدیم که معمولاً

مشرعه و یا فقها اصرار داشته اند که آنرا حفظ کنند و بدان عمل نمایند، میتوان دانست که این موضوع جنبه خاص شرعی داشته و از دستورات دینی است. و بنابراین باید وجود يك سیره را بعنوان دلیل شرعی يك حکم پذیرفت.

در موضوع فوق، با توضیحات بیشتری که میتوان داد ممکن است ازدو نظر بحث کرد: یکی موارد استفاده آنرا در استنباط احکام شرعیه بررسی کرد و احیاناً در موارد خاصی انتقاد نمود، و یا حتی در خود سیره و شرائط آن تحقیق کرد و در بسیاری موارد مصداقاً و موضوعاً در جریان آن تردید نمود.

و ما اکنون در صدد آن نیستیم. و این نحوه بحث محول به تحقیقات علمی فقه و اصول است که متونی در مورد توجه قرار گرفته است. دوم از آن نظر که بگوئیم: این اعتماد بر سیره بعنوان يك طرز تفکر، در جامعه ما ریشه دوانده است. و بالخصوص با تحریفی که در تشخیص موارد صحیح آن بعمل آمده و در نتیجه يك نوع رکود عملی و بالنتیجه جمود فکری بوجود آورده است.

در حال حاضر، با بررسی آزاد و خالی از هر گونه تعصب، امور بسیاری را میتوان یافت که بعنوان يك مطلب مذهبی تلقی شده و دست بدست میگردد، در حالیکه اساساً هیچگونه ارتباطی با دین و احکام آن ندارد، بلکه تنها در شرائط خاصی در يك گوشه از جامعه اسلامی بنحوی پیدا شده و کم کم ریشه دواند و است و عملاً در صف آداب و سنن اسلامی درآمده. نظرها در اینجا يك مسئله خاص نیست که در صدد تعقیب آن باشیم و فقط بعنوان مثال نمونه هائی ذکر میکنیم تا بکمک آن با مطلب و باهدف

بحث بیشتر آشنا شویم:

مثلا ساختمان مساجد و صحنها و حریمها و ضرائح ائمه علیهم السلام يك نوع شباهت خاصی دارد و كانه سبك معماری ثابتی در آن بكار میرود و این سبکها اکنون تقریبا با مسجد و حرم و ضریح بطوری آمیخته شده که نمیتوان آنرا جدا کرد، و رفته رفته خود سبك و نقشه هم يك نوع تقدس و احترام خاصی پیدا کرده و چنین مینماید که از يك سرچشمه وحی آسمانی پیدا شده است. بطوریکه هر گونه ساختمان دیگری را نمیتوان بدین سبك ساخت، و همچنین نمیتوان مسجد یا ضریح و معجر را بصورت دیگری در آورد. و تقریبا همانطور که نماز صبح را نمیتوان بصورت دیگری خواند، همینطور هم نمیتوان در این سبك تغییر و تحولی بوجود آورد...

حالا بایک تتبع ساده بزودی میتوان دریافت که این سبك ساختمان مدتی پس از ظهور اسلام از سبك معماری خاصی که در منطقه و زمان و مکان خاص وجود داشته است، الهام گرفته.. و از آنجا که عالیترین شاهکارها و قدرتهای هنری و صنعتی زمان را جلوه میدهد، از نظر باستانشناسی و نشان دادن تاریخ فن و هنر اسلامی بسیار خوب است. ولی همین سبك که تنها از قدرت هنری مسلمین در يك دوره الهام گرفته است، آنچنان ریشه دوانده و بصورت سیره مستمره در آمده که جدا کردن آن از روح و حقیقت دین دشوار است.

نظیر این نمونه ها در ساختمانها و لباس و آداب و رسوم، زیاد میتوان یافت که در شرائط خاصی پیدا شده و سپس بصورت سیره و عادت جاری در آمده است و کم کم بنام دین و بعنوان مذهب شناخته شده است و اینطور مینماید که قابل تغییر نیست.

این وضعیت را میتوان معلول چند امر دانست که ببعض آنها اشاره میشود :

اولا در خود دین معمولاً بیک نوع ثبات برمیخوریم ، چونکه از بیک سرچشمه محیط و عالم من جمیع الجهات بوجود آمده است و برای همیشه باید راهنما و دستور العمل مردم باشد و نباید دستخوش تغییر قرار گیرد . مثلاً : قرآن یکی از مزایای آن است که از تحریف و تغییر در امان مانده و دستخوش تحول نبوده است و مطمئناً اگر بنا بود تحریف در آن راه مییافت گرفتار نقص بزرگی بود که اصلاً اساس اسلام و حتی جاودانی بودن آنرا متزلزل میساخت و بالاخره ضایعه جبران ناپذیری بود .

در همین زمینه بحث تازه‌ئی پیش میآید که : آیا میتوان در ادیان قائل بیک نوع «دگم (۱)» شد ؟ و انکه بی آیا این مسئله در اسلام هم جاری است ؟

البته «دگم» ابتدا بمعنای رأی بوده و کم کم از آنجا که صاحبان رأی و عقیده در نظر خود بیک نوع تعصب و لجاج بخرج داده اند ، «دگما تیسم» در بیک سیستم فلسفی و فکری خاصیکه مبتنی بر تعجور و کود فکری است ، اصطلاح شده است .

«دگماتیسم» بآن مذهب میگویند که در مسئله «شناسائی» و «حدود و ارزش معرفت» ، قائل است که : ذهن انسان میتواند هم حقیقت اشیاء را درک کرده وهم نمودها ، و ظواهر را ، هم «فنومن (۲)» و هم «نومن (۳)» را . ولذا از نظر این مذهب ، ماده و ذات اشیاء و همچنین روح و خدا را میتوان شناخت .

فعلا بحث در باره این مذهب مطرح نیست ، فقط از بکار بردن این اصطلاح ناگزیر بودیم چون که در مورد ر کودفکری ، بصورت طعن و تمسخر آمیزی « دکماتیسم » اطلاق میکنند و احیانا این نسبت را بدین هم میدهند .

اکنون میگوئیم که : در اسلام دکماتیسم بمعنی اصطلاح یعنی تحجر فکری وجود ندارد ؛ و این مطلب را فعلایی دلیل می پذیریم . چه بحث در باره موقعیت « عقل » در اسلام و تفکر و تعقل و ارزش تحقیق و نیز موقعیت تقلید و اطاعت کور کورانده خود بحثی جداست .

اما در عین حال که مدعی شدیم در اسلام تحجر و ر کودفکری وجود ندارد باید بگوئیم که وجود يك سلسله اصول ثابت و مسلم در اسلام غیر قابل انکار است .

منتهی گاهی ممکن است از این اصول ، در اوضاع و احوال مختلف يك نحو استفاده کرد ، و این قوانین را همیشه و همه جا در يك ریخت پیاده کرد .

و بالعکس ممکن است از آن در شرائط گوناگون استفاده مختلف نمود .

فی المثل قوانین ثابت طبیعی همیشه وجود داشته و قابل تغییر نیست ، منتهی در محیط فکری و علمی هر منطقه و زمان طوری از آن استفاده شده است ؛ وای بسا بسیاری از نیروها اصلا کشف نشده تا مورد بهره برداری قرار گیرد و یا بعض نیروها فقط از جنبه خاصی مورد استفاده است و سایر فوائد و بهره هائیکه میتوان از آن برد مورد توجه نیست .

بترتیب میتوان نیروهای بخار ، برق و یا اتم را در نظر گرفت ،

از این نیروها با اندازه خاصی استفاده میشود و بهر نسبت که قدرت علمی افزایش یافت و ابزار کار بیشتر و بهتر شد، از این نیروها استفاده بیشتری شد و دائماً این بهره برداری کاملتر و مدزن تر شده و در صورت های جدیدی جلوه میکند. نیروی برق یک روز اصلاً کشف نشده بود و بعد که کشف شد فقط بعنوان مثال در روشنائی، آنهم بالامیهای ساده مورد استفاده واقع شد ولی بالاخره این بهره برداری تا چه اندازه متنوع و جالب شده و توسعه یافت. نحوه استفاده روز بروز در تحول است اما این نیرو و قوانین مربوط بدان همیشه ثابت و پایرجاست.

در اسلام هم باین اصول ثابت بر میخوریم که همراه با نظام و قوانین طبیعت ثبات خود را حفظ میکنند. اما بحث در نحوه استفاده ایست که از این نظامات و قوانین در ادوار مختلف و شرائط و اوضاع گوناگون میشود. بنا بر این ثبات خود بخود غیب نیست و طرفداران رفرم و تحول نمیتوانند داستان تحول را تا گاو ماهی ادامه داده و همه چیز حتی قوانین طبیعت را قابل تغییر و تبدیل تصور کنند.

اصولاً این موضوع نیز بحث جدیدی است که در «ماتریالیسم دیالکتیک» مطرح است، که از طرفی بحث درباره نفی ماوراء الطبیعه وهم وجود قوانین کلی عقلی را مورد نظر قرار میدهد. و از طرفی بحث در باره تحول عمومی و اینکه هیچ چیز ثابت وجود ندارد مطرح میشود و حتی میخواهند بگویند اصول ثابت اخلاقی در کار نیست و خیلی بحث های دیگر در این زمینه...

از مطلب کمی دور شدیم و فقط در صد آن بودیم که بگوئیم دین همراه با یک سلسله امور ثابت و غیر قابل تغییری است و همین موضوع وقتی بخوبی

درک نشده و تفسیر نگردید . ما را در تمام مطالب دینی بیک نوع « دکم » عادت میدهد و این یکی از ریشه‌های پیدایش تحجر و ثبات است .
ثانیاً یکی از طرق معمول برای پذیرفتن مسائل دینی و آشنائی با معارف اسلامی محیط اجتماعی است که از طریق تلقین و تلقی غیر مستقیم انجام میشود، یعنی معمولاً اینطور نیست که یک نفر مسلمان برای درک دستورات اخلاقی ، عبادی ، اجتماعی اسلام ، یک یک این مطالب را درس گرفته و از طریق تعلیم و تعلم فرا گیرد و خلاصه مستقیماً با معارف و مسائل اسلامی تماس حاصل کند .

(البته می‌گذریم از اینکه در تعلیمات هم همیشه اینطور نیست که معلم خود دین را بخوبی فهمیده باشد و تحت تاثیر عادات و تعصبات خاص نباشد . و یا درسها منضبط و روشن باشد) حالا که بنام درس خود را از محیط بگیرد طبعاً محیطها آلوده بیک سلسله آداب و عادات خوب و بد است که از اصول دیگری سرچشمه گرفته است . این آداب با مسائل و امور دینی توأم است و چون دائماً همراه و آمیخته با آنهاست بعنوان دین پذیرفته میشود ، وقتی کم کم یکی دو نسل موضوعی را بعنوان یک ادب و سلیقه دینی پذیرفت . در نسلهای بعد ریشه دوانیده و باقی میماند .

فقط تعلیمات خاص و بیان روشن حقائق اسلامی و تفکیک آن از آداب و عادات میتواند مردم را از این انحراف باز دارد که متأسفانه این چنین تعلیماتی کمتر وجود دارد ، بلکه نسل بعد نسل آداب و رفتار را از هم میگیرند و آداب همراه عملیات و وظائف دینی رنگ آنرا پذیرفته و اصلاً در آن هضم میشود و با صورت قبول می‌گردد .

تا اینجا ما با دو نوع انحراف برخوردیم که این هر دو دست بدست

هم داده و این طرز تفکر را بوجود آورده اند . از طرفی مسئله ثبات اصول و معارف اسلامی و غیر قابل تغییر بودن آن ، بتمام مسائل و طرز استفاده و انطباق آن در شرائط گوناگون سرایت داده شده و همیشه در یک چهار چوب خشک از همه نظر باقی مانده است ، و «دکما تیسیم» واقعی را عملاً بوجود آورده است .

و از طرفی بسیاری عادات و آداب هم بحساب اسلام گذارده شده و بغلط در منطقه تحجر و ثبات افتاده است و رفته رفته ملت اسلامی را بیک رکود دچار کرده است . . . ادامه این وضع ، میرود که این اندیشه را بوجود آورد که دوران دین سپری شده . از آنجا که همه چیز رنگ نوی گرفته ، اما دین مردم را بعقب برمیگرداند !! و یا لاقلاً مردم را در حال رکود ، باقی میگذارد ! در همین شرائط زمینه برای دین سازان قرن جدید فراهم میکند و هم برای آنها که اصلاً دین را متعلق بدوران ابتدائی بشر دانسته و پس از آن بدو دوره متافیزیک و پزیتیویسم (فلسفه تحقیقی) میرسند و میگویند مرحله سوم یعنی دوره تحقیقی و علوم تجربی

است که با ادیان سازگار نیست .
وضع مساجد ، حوزه ها ، سبک تبلیغات و خیلی چیزهای دیگر جامعه ما دستخوش این «دکم» فکری شده است .

درست در حالیکه روح مطلب یک نحو صفای معنوی در خود حفظ میکند ، اما قیود و تشریفات و اجراءات و طرق ظاهری آن در یک وضع ثابت چندین قرنی باقی مانده است .

بعنوان مثال میتوان گفت که : چون باید برای استنباط احکام شرعی بمنابع آن مراجعه کرد و قرآن و حدیث از منابع اولیه آن است و عربی صادر

شده و لذا باید قبلاً مقداری ادبیات عربی را يك نفر محصل علوم دینی بیاموزد بدین منظور مدتها قبل کتابهای مخصوصی انتخاب شده و سالها تعلیم و تعلم آن با سبک خاصی دائر و رائج بوده است و طوری سیره بر تحصیل این کتابها جاری شده که مطالعه و یاد گرفتن این کتب تقریباً یکنوع ضرورت مذهبی پیدا کرده که نمیتوان از آن عدول کرد ، قبول کنید که کار این سیره بجائی رسیده که فکر رفورم در آن خیلی بعید است بخاطر آید و با آنکه امروزه بینیم این نوع تحصیل ادبیات ، راه پر خم و پیچ و طولانی است که بالاخره هم بطور کامل بمقصد نمیرساند .

امروزه محصلین علوم دینی پس از چند سال مطالعه مداوم ادبیات عربی باز هم از ترجمه کتابهای عربی روز و القاء خطابه و نوشتن مقالات عربی عاجزند ، و فقط بيك نوع متن خوانی و ترجمه کتب فقه و اصول قدرت پیدا میکنند ... چه میشود اگر این فکر تعقیب شود که باید از آخرین متدهای تعلیم زمان استفاده کرد و ضمن آنکه بعنوان مقدمه اصول و فقه با ادبیات عربی آشنا میشویم ، اقبال این زمان بین المللی اسلامی را بطور کامل فراگیریم ، مثال جامع علوم انسانی

در حالیکه امروزه تعلیم مشکلترین زبانهای دنیا با روشهای جدید در یکی دو سال بطور کامل انجام میشود ، متأسفانه ما پس از چندین سال سروکار داشتن با تعلیم و تعلم زمان عربی باز هم کمیتمان لنگ است .

موضوع بالا را بعنوان مثال از ما بپذیرید و نمونههای زیادی میتواند در این زمینه بیان کرد که خود در خور کتاب مفصل و جدا گانه ایست .

برنامه تحصیلات را تعقیب کنید ؛ بایستی مواد برنامه و روش و کتاب همینها باشد که هست ؟ ، : مدارس ، حجره ها ، شرائط پذیرفتن

محصل ، ادوار تحصیلی ، جریان فارغ التحصیل شدن ، وظائف بعدی ، طرز اداره زندگی ، شعب تحصیلات و غیره . اقرار کنید که در تمام این امور ، ما عادت بیک وضعیت ثابت کرده ایم . و شاید اگر فکر تحول و رفرم در آن پیدا شود و این مطالب مذاکره و تکرار گردد تحمل آن گران آید و خیلی پذیرفتن آن مشکل نماید و حتی صحبت تحول ، خاطره یك نوع ارتداد و شاید سبکسری و روحیه تقلید را جلوه دهد ..

فکر تحول برای آنها که بایک وضعیت عادت کرده اند دشوار است و این عادات عمیق طوری بارو حبه آنان عجین شده که نمیتوان از آن منحرف شد ..

در هر حال اینهم خود بحثی است که آیا مقاومت در مقابل اوضاع تازه صحیح است و یا آنکه تحمل تغییرات بنحو صحیح و تحلیل و تعدیل آنها یکنوع سازش با محیطی است که هوش عمومی یك جامعه را میرساند . چون هوش را گاهی باین تعریف میکنند که ارگانیزم (موجود زنده) . بهر نسبت که بهتر بتواند در شرائط تازه مشکلات خود را حل کند و سازگاری ایجاد نماید ، هوشمندتر است .

البته معنای سازش با محیط این نیست که شخص خود را در تند بادهای فکری و اجتماعی قرار داده و بهر طرف که او را بردند ، برود و چشم و گوش بسته تسلیم محیط و عوامل مؤثر در آن باشد . حداکثر استفاده از موقعیتها بنفع هدف غیر از تسلیم و یا مقاومت در مقابل آن و یا فرار از آن و کنار کشیدن است بحدیکه آن حادثه محیط را اشغال کند و همه جا ریشه بدواند ، آنهم باشکل خودش . و بعد چشم باز کنیم و ببینیم کلیه امکانات از دست رفته

و سنگرها تسخیر شده است. در اوائل که فرهنگ میخواست بصورت جدید در این مملکت وارد شود جمعی از آن نظر که این برنامه سوقات فرنگ است، و دکانی در مقابل حوزه های علمیه و مکتب امام صادق علیه السلام، با آن مبارزه کرده وزیر بار فرقتند.

مدتی در مقابل آن مقاومت شد و حداقل مقاومت این بود که جمعی با سواد و مطلع و متدین که بتوانستند اداره قسمت مهمی از برنامه آموزشی فرهنگ را بعهده گیرند. کنار کشیدند و مدتی هم از فرستادن نوباوگان خود و همچنین افرادی که تحت نفوذ آنها بودند جلوگیری کردند، و بالاخره چشم باز کردند و دیدند گسترش تعلیم و تربیت، از ضروری ترین پدیده ها است و با اصطلاح جبر تاریخی است. و تازه بمعنای وسیعتر آن در تعلیمات اسلامی وجود دارد، منتهی متأسفانه این دستور عالی هم در عمل گرفتار يك نوع رکود و حتی انحرافی شده که آن نیز بحث مستقلی میخواهد. ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در هر حال در عوض مقاومت در مقابل آن، خیلی خوب میشد، از نیروهای زیادی که مقامات مذهبی در اختیار داشتند استفاده کنند و آنها را در محیط فرهنگ وارد نمایند. اتفاقاً استقبال خوبی هم از آنها میشد، چون احتیاج مبرم با شخص با سواد بود و ما میدانیم که قبلاً اغلب با سواد همان طبقات روحانی بودند. و بدین ترتیب آنان پس از اینکه در آن محیط ریشه میدوانیدند و آنجا را قبضه میکردند، میتوانند تربیت وسیع و صحیح دینی را هم جزء برنامه، بلکه از ارکان آن قرار دهند در عین حال بدآموزیها و بداندیشی های موجود در سایر درسها را در صورتیکه

وجود میداشت - تعدیل و کنترل نمایند . البته نمیخواهیم ادعا کنیم که این موفقیت صد درصد بود ، ولی اینقدر بود که از وضعیکه فعلا پیش آمده بهتر بود . چها کنون از طرفی شرکت در آن و فرستادن اطفال بمدرسه ضرورت همگانی است ، و این عمومیت تمام طبقات مذهبی و مقامات روحانی را هم شامل میشود ، و با آنکه احیاناً بعضی از عناصر ضد مذهبی در فرهنگ که شریان حیاتی جامعه است نفوذ کرده و ریشه دوانیده اند . و از طرفی قدرت دینی و روحانی در آن زیاد نیست و امکانات محدود است . در هر حال غرض این است که يك جامعه رشید ، از همه کورانها و حوادث بنفع مصلحت خود استفاده میکند و از همه تحولات عاقلانه و مدبرانه استقبال میکند و حتی آنها را پیش بینی نموده و خود در صد آن بر میاید که پیش قراول آن تحول باشد ، منتهی بر اساس اصولیکه در دست دارد و این اصول و اهداف بنفع اوست .

خود دائما در حال تلاش است که سرمایه های فکری و معنوی خویش را بصورت نوی عرضه کند و بیشتر از تحولات باشد ...

این بحث را بعنوان مدخلی برای يك سلسله پیشنهادات میپذیرید تا با هم با هم درددل کنیم .

پایان